بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا مر خداے را که پروردگار همه عالم است ؛ درود و سلام بر سرور ما محمد صلی الله علیه وسلم که خاتم پیغمبران است و بر آل او و اصحاب او اجمعین۔

• اما بعد میگوید فقیر که حاجتمند است برحمت خداے بزرگ۔ احمد معروف به ولی الله بن عبد الرحیم نیکی کند خداے برتر بحال ایشان۔ گواه می آرم خداے برتر را و همه آنان را که حاضر اند از فرشتگان و جن و انس که من از ته دل اعتقاد آن دارم که عالم را آفریدگاری است قدیم که همیشه بوده و همیشه خواهد بود۔ وجود او واجب است و عدم او ممتنع۔ و او بزرگ برتر است و بهمه صفتهای کمال موصوف است۔ پاک است از داغهاے نقص و زوال و خالق جمله مخلوقات است۔ عالم جمیع معلومات۔ قادر بر جمیع ممکنات بقصد

آفرینندۂ جمیع کائنات زنده است و بیننده است۔ مثل او و حریف او و انباز
او و ہمتای او کسی نیست و در وجوب وجود کسے با او شریک نیست و نہ در استحقاق
عبادت و نہ در خلق و تدبیر۔ پس کسی استحقاق عبادت یعنی استحقاق انتہای تعظیم ندارد
مگر او۔ و کسی نیست کہ مریض را شفا بخشد و کسی نیست کہ کسی را روزی دہد۔ و کسی نیست کہ زحمت کسی دور
کند مگر او بدین طور کہ بگوید چیزی را کہ شو پس شود۔ نہ بمعنی بہ سبب ظاہری عادی چنانکہ گویند
طبیب بیمار را شفا داد و امیر لشکریان را روزی بخشید کہ این چیزے دیگر است اگرچہ در
لفظ با او مشابہ است۔ و ہیچکس یاور او نیست و او در چیزے دیگر حلول نکند و نہ با چیزے
دیگر متحد گردد۔ و چیزے حادث بذات او قایم نتواند شد۔ پس نہ در ذات او حدوث
است و نہ در صفات او و جز این نیست کہ حدوث در تعلق صفات است بمتعلقات
آنہا تا کہ افعال ظاہر شوند۔ و حقیقت این است کہ آن تعلق نیز حادث نیست۔
آری متعلق حادث است۔ پس احکام تعلق بہ تفاوت ظاہر شوند بہ سبب تفاوت
متعلقات۔ و او تعالی پاک است از حدوث و تعدد از ہر وجہے۔ نہ جوہر است و نہ
عرض۔ نہ جسم است و نہ در جاے معین و نہ در جہتے معین کہ سویش باین و آن اشارت
توان کرد۔ و حرکت کردن و از جاے بجاے شدن و در ذات یا صفات تبدل
پذیرفتن و ہرزه و دروغ ہیچ یکی ازینہا برو راست نیاید۔ و او بالاے عرش است
چنانکہ خویشتن را باو ستوده لیکن نہ بمعنی در جاے معین و جہتی معین بودن۔
بلکہ حقیقت این فوقیت و استواء جز او و جز کسانیکہ در علم بدرجۂ یقین رسیده اند

از آنان که خدا تعالی ایشانرا از نزد خود علم بخشیده هیچکس نتواند دانست. و او مومنانرا
در قیامت مرئی خواهد شد بدو طریق. یکی آنکه بر ایشان ظاهر شود ظاهر شدن بسیار زاید تر
از تصدیق عقلی. پس گویا که رویت به بصر باشد اما بغیر محاذات و مقابله و جهت و رنگ
و صورت باشد و باین طریق معتزله و غیر ایشان قائل گشته اند و آن حق است و خطا
کردن معتزله در تاویل رویت باین طریق منحصر کردن ایشان ست رویت را در همین
طریق. دیگرے آنکه او تعالی برائے آنها مانند ستاره روشن صورت پذیرد چنانکه
در حدیث آمده. پس خواهند دید او را بنظر ہائے خویشتن در صورت و رنگ و مواجه
بطوریکه در خواب واقع شود چنانکه خبر داده باین معنی رسول علیه السلام که فرمود دیدم
خدائے خویش را در خوشترین صورتها. پس خواهند دید آنجا چنانکه در دنیا خواب می بینند
و این هر دو طریق را ما می فهمیم و اعتقاد بآن داریم و اگر خدا و پیغمبر او جز این دو طریق از
رویت چیزے دیگر مراد داشته اند پس بتحقیق با ایمان آوردیم بمراد خدا تعالی و رسول او
اگر چه بعینه آن مراد را ندانسته ایم انچه خدائے خواست شد و انچه نه خواست نشد. پس
کفر و گناه ہا بآفرینش و اراده اوست نه برضای او. و او بے نیاز است. در ذات
و صفات خویش بچیزے محتاج نیست. و کسی برو حاکم نیست. و از واجب کردن
کسی برو چیزے واجب نشود. آرے گاہے بچیزے وعده کند پس آن وعده را وفا
کند چنانکه در خبر آمده پیش خدا او را ضامن می باشد. و جمله افعال او حکمت و مصلحت را
شامل باشد که ما او ندانیم و برو لطف جزئی خاص واجب نباشد و نه اصلاح خاص و قبیح

از و نیست دروغ کاریکه کند یا امر فرماید نسبت جور و ظلم باو نتوان کرد۔ او تعالی در چیزهائیکه
پیدا کرده و حکم نموده حکمت را رعایت میکند۔ نه آنکه خود را و صفات خود را به چیزے کمال
دهد یا باو حاجت و غرض داشته باشد که این ضعیف است و قبیح است و سوائے
او کسی حاکم نیست۔ پس در حسن قبح اشیاء عقل حاکم نیست و نه در بودن افعال سبب
برائے ثواب و عقاب۔ حسن و قبح اشیاء ازین روست که او تعالی باو امر فرموده و مردمان
را باو تکلیف داده۔ پس بعضی ازین چیزها چنان هستند که عقل سبب مصلحت و مناسبت
او برائے ثواب و عقاب می داند و بعضی از آنها بجز خبر دادن انبیاء از خدای تعالی دریافت
نه شود۔ و هر صفتے از صفات او بذات خود واحد است و از روی تعلق غیر متناهی۔ و
خدائیتعالی را ملائکه اند علویون مقرب بارگاه و ملائکه اند موکل بر نوشتن اعمال و حفاظت
بندگان از خطرات و راغب کردن بطرف خیر و تحریک میکنند بنده را تحریک خیر۔ هر یکے
را مقام خاص است حکم خدا را خلاف نتوانند کرد۔ و می کنند بآنچه حکم کرده می شوند
و از مخلوقات الٰهی شیاطین اند که مردمان را تحریک شر میکنند۔ و قرآن کلامیست که
خدائیتعالی به نبی ما محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وحی کرده۔ و ممکن نیست هیچ
آدمی را که سخن گوید با او خدا مگر باشارت یا از پس پرده یا بفرستد فرشته را۔ پس نازل
کند بحکم خدا آنچه خدا خواسته است۔ پس این است حقیقت وحی و در نامهای خدائیتعالے
یا صفات او ایجاد روا نیست۔ پس اطلاق موقوف بر شرع انور است۔ و معاد جسمانی
حق است جسمها محشور شود و روح در و باز آید۔ و ابدان همان باشند که بودند شرعاً

و عرفاً - اگرچه درازی پذیرند یا کوتاه شوند چنانکه در اخبار آمده که دندان کافر مثل احد دراز گردد
یا آنکه ازان لطیف تر گردد چنانکه در صفت جنتیان وارد شده - واین بدان ماند که کودک
همانست که جوان شده و پیر گشته اگرچه اجزا هزار بار در و مختلف گردند و جزا و حساب و صراط
و میزان حق اند و دوزخ و بهشت حق است وآن هردو امروز هم موجود هستند و نصی به
تصریح بمقام آنها وارد نگشته پس هردو آنجا هستند که او تعالی خواسته چه مخلوقات الهی و
عالمهاے او را ما احاطه نکرده ایم - هر مومن که صاحب کبیره باشد همه در آتش نخواهد ماند
واین همان است که خدا تعالی گفته ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم
(ترجمه) "اگر احتراز کنید از کبائر منهیات نابود سازیم از شما صغائر شمارا" - یعنی بسبب نماز
و کفارات - و کبائر را عفو کردن جائز است - مگر آن که افعال الهی در دنیا و آخرت بدو گونه
هستند - یکی آنکه موافق سنت الهی است و دیگری آنکه بر سبیل خرق عادت است - و
عفو از کبائر آنان را که بغیر توبه مرده اند جائز است از قبیل خرق عادت - واین طریقه
تطبیق است در نصوص که در ظاهر باهم متعارض گشته - وشفاعت حق است در حق
کسی که خدا تعالی براے او اذن داده وشفاعت کردن رسول صلی الله علیه وسلم
اهل کبائر را از امت خویش حق است وآنجا که نفی شفاعت وارد شده مراد ازان آنچنان
شفاعت است که بغیر اذن خدا تعالی و مرضی او باشد - و عذاب قبر فاسق را و در نعمت
بودن مومنان راحق است - وسوال منکر و نکیر حق است و بعثت رسل بسوے خلق حق
است و تکلیف دادن خدا بندگان را با امر و نواهی بر زبان انبیا حق است - وانبیا از

دیگران ممتاز هستند بچیزهائیکه در دیگران یکجا یافته نشود که دلالت کند بر نبوت شان
ازانجمله خرق عادت است و سلامت فطرت ایشان و کمال در اخلاق ایشان و سوای
آن و انبیا از کفر و بالاراده از ارتکاب کبائر و اصرار بر آن معصوم اند- خدا ایشانرا نگاه
می دارد ازان بسه طور (۱) ایشانرا در خلقت سلامت فطرت بخشد و در اخلاق کمال اعتدال
دهد پس ایشانرا به معاصی رغبتے نه باشد بلکه پیوسته ازان متنفر باشند (۲) بر ایشان وحی
فرستد که معاصی را جزاے بد باشد و بر طاعات ثواب داده شود- پس این امر بازدارنده
باشد از معاصی (۳) خدا درمیان ایشان و معاصی حائل شود به تنبهات لطیفهٔ غیبیه
چنانکه صورت یعقوب علیه السلام در قصه یوسف ظاهر آمد که انگشت بدندان می گزند
و محمد صلی الله علیه وسلم خاتم انبیا است بعد او هیچ نبی نباشد- و دعوت آنحضرت عام است
جمله انس و جن را- و آنجناب افضل‌ترین انبیا است هم باین فضیلت خاصه و هم به مختصات
دیگر مثل آن- و کرامات اولیا و ایشان مومنان هستند که عارف ذات و صفات الٰهی
هستند و ایمان‌هاے خود را نیک کرده اند حق است خدا با واکرام کند هر کرا که خواسته باشد
و امتیاز بخشد برحمت خویش هر کرا که پسند د و شهادت میدهیم بجنت درحق عشرهٔ مبشره و
فاطمه زهرا و حذیفه و عائشه و حسن و حسین رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین- و بایشان اقتدار
داریم و می شناسیم عظمت درجهٔ ایشان در اسلام و همچنان اهل بدر و اهل بیعت رضوان
را- و ابوبکر صدیق امام برحق است بعد از رسول صلی الله علیه وسلم پس عمر پس عثمان پس علی
رضی الله تعالیٰ عنهم- پس خلافت تمام شد و بعد او بادشاهت جابرانه است- و ابوبکر

رضی اللہ تعالی عنہ افضلترین مردمان است بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم ۔ پس عمر
رضی اللہ عنہ وافضلیت از ہر وجہ کہ نسب وشجاعت وقوت وعلم ومانند آن ہمہ را
شامل باشد مراد او نداریم بلکہ این افضلیت از روے عظیم النفع بودن ایشان است
در اسلام پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمانرواست وابوبکر وعمر رضی اللہ عنہم
ہر دو وزراے آنجناب انداز ین رو کہ ایشان را در اشاعتے حق ہمتے بالغ بودہ
زیراکہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را دو جہت است جہتے است کہ ازان مرضی خدا را اخذ
میکنند وجہتے کہ آنرا بہ خلق عطا میکنند ۔ وایشانرا در عطاے خلق وتالیف مردم و
اجتماع آنہا وتدبیر جنگ ید طولی است ۔ وما زبانہاے خود را بند می داریم از ذکر صحابہ
مگر بہ نیکی ۔ وایشان در دین پیشوایان ما ورہنمایان ما ہستند ۔ وبد گفتن ایشان
را حرام است وتعظیم ایشان واجب وما کسی را از اہل قبلہ کافر نگوییم مگر دران کہ انکار از
قادر مختار باشد یا عبادت دیگرے غیر از خدا یا انکار قیامت وانبیا وتمام دیگر ضروریات
دین باشد ۔ وامر بالمعروف ونہی عن المنکر واجب است اما شرط آنست کہ بہ فتنہ نکشد
وقبول او گمان غالب باشد ۔ پس این عقیدہ من است اعتقاد داریم بخدای تعالی
با آنہا در ظاہر ودر باطن وستایش مر خدای را ہست در اول وآخر وظاہر وباطن ۔

بالخیر